هو العلیم

رابطه آرزوی عظیم و عمل انسان

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۴

- مجلس دوم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نَبِينا أبىالقاسِمِ مُحَمّدٍ

اللَهم صلّ على محمّد و آل محمّد

وعَلَى اهل بيته الطّاهِرينَ

وَ لَعنَةُ اللَه عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

عظم يا سيدى أملى و ساء عملى فأعطنى من عفوك بمقدار أملى و لا تؤاخذنى بأسوء عملى فإنّ كرمك يجلّ عن مجازات المذنبين و حلمك يكبر عن مكافات المقصِّرين.[1]

بزرگ است ای مولای من آرزوی من. عظیم است، و آرزوی خیلی بزرگی در سر دارم، و به دنبال آن روانم و پی گیرم.

---

[1] فقره‌ای از دعای شریف أبوحمزه ثمالی

این آرزوی امام سجّاد چه بوده که برای آن آرزو، و امنیه و خواست، حضرت لفظ عظمت را به کار برده‌اند؟ و به خدا عرضه می‌دارند که ای مولای من! مطلب بسیار بزرگی در سَر و قلبم می‌پرورانم، و در پی‌اش هستم؛ و از آن طرف عمل من برای رسیدن به این هدفم ناتوان است.

هر شخصی که یک آرزویی دارد، یک نیتی دارد و برای رسیدن به آن نیت هم عمل متناسب با آن را در پی می‌گیرد دیگر. هان؟ همین‌طور است دیگر.

کسی که می‌خواهد برود تهران، برای رفتن به تهران ده لیتر بنزین فرض کنید که در نظر می‌گیرد، اما یکی که بخواهد برود مسافرت مشهد، دیگر ده لیتر بنزین کفایت نمی‌کند؛ او باید استعداد بیشتری را در نظر بگیرد، مستعدتر باشد، آمادگی‌اش باید بیشتر باشد.

کسی که بخواهد به این امور دنیا برسد، طبعا برای رسیدن به این امور دنیا همان ابزار لازم و وسائط لازم را که برای رسیدن است در نظر می‌گیرد. حالا هرکس در هر حیطه‌ای که هست، در هر افقی

که هست، در هر فضایی که هست. اگر منظور امور دنیا و ریاست و این چیزهاست، این را می‌بیند، به این نزدیک می‌شود، می‌گوید به این نزدیک بشویم یک روز به دردمان می‌خورد، یک روز رئیس می‌شود، وکیل می‌شود، نماینده می‌شود، به دردمان می‌خورد! محبت‌های دنیایی این‌ها ... می‌گفت گربه برای رضای خدا موش نمی‌گیرد! یا سلامِ روستایی بی‌طمع نیست!

وقتی می‌آیند به آدم سلام و علیک می‌کنند، به سلام و علیک نباید نگاه کرد، به آن نیت پشت سلام و علیک باید توجه کرد. به آنچه را که در پی این دنبال است باید نگاه کرد.

ابناء دنیا همین هستند، مردم دنیا همین هستند؛ شکل و رنگش فرق می‌کند، شکلش فرق می‌کند، حالا یا شکل خدایی به خود می‌گیرد، یا شکل غیر خدایی به خود می‌گیرد، ولی دنیایش، دنیاست، دنیا دنیاست.

من الآن که داشتم می‌آمدم یک قضیه‌ای که در منزل بود را شنیدم، یک مسئله‌ای که حالا خیلی هم بازش نمی‌کنم. بعضی‌ها از رسیدن به سلامتی یک

بنده خدایی جلوگیری می‌کردند برای این‌که یک وقتی گفته نشود چرا مثلا اینجا نتوانستند مداوایش بکنند ولی در جایی دیگر ... بعد من همین‌طور با خودم فکر می‌کردم بین این افرادی که این کار را کردند و بین آن حرمله و عمربن‌سعد و سنان و خولی چه فرقی هست؟ داشتم با خودم فکر می‌کردم.

مگر آن‌ها نماز نمی‌خواندند؟ مگر آن‌ها روزه نمی‌گرفتند؟ مگر آن‌ها قرآن نمی‌خواندند؟ هان؟ همین سنان‌بن‌انس و خولی و ابن‌زیاد و ... مگر ابن زیاد نماز نمی‌خواند؟ می‌آمد می‌خواند و مردم هم به او اقتدا می‌کردند دیگر. پس آن مسجد کوفه از که پر می‌شد؟ از همین دور و بری‌های ابن زیاد پر می‌شد دیگر. خب مگر این‌ها نماز نمی‌خواندند؟ روزه نمی‌گرفتند؟ قرآن نمی‌خواندند؟ دم از پیغمبر و اسلام نمی‌زدند؟ اصلا امام حسین را به خاطر همین کشتند که چرا آمده بر خلاف دین جدّش که دین سِلم و سلامت و وحدت بین مسلمین و وحدت بین آحاد است قیام کرده؟ چرا بر علیه خلیفه، خلیفه‌ای که باید از او اطاعت کرد قیام کرده؟ این بود دیگر! و

برای مردم این را استشهاد می‌کردند که حالا که او این کار را کرده پس دفع او واجب است، دفع او لازم است و به هر طریقی باید دفع بشود. خب حالا دفع او لازم است، آن طفل شش ماهه را چرا می‌زنید تکه‌پاره‌اش می‌کنید؟ دیگر این‌ها هم جزوش هست؟ این‌ها هم جزو این مسائل [جنگ و اختلاف هست]

من وقتی که فکر می‌کردم می‌گفتم بین این‌ها که نماز هم می‌خوانند، روزه می‌گیرند، دم از خدا می‌زنند با حرمله چه فرقی است واقعا؟ یکی است! هیچ تفاوت نمی‌کند! منتها آن حرمله مربوط به هزار و چهارصد سال پیش است، این برای حرمله الآن است.

آن سنان‌بن‌انس هزار و چهار صد سال پیش است، این سنان‌بن‌انس الآن است. زمان فقط در این‌جا فاصله و افتراق انداخته. او هم اگر در آن زمان بود قطعاً تیر می‌گذاشت بر چله کمان و بر گلوی حضرت علی‌اصغر روانه می‌کرد، همین که الآن دارد دم از خدا می‌زند، دم از عرفان می‌زند، دم از مکتب بزرگان می‌زند، دم از مکتب اولیاء می‌زند. همین اقا

با دست خودش تیر به قلب سیدالشهداء و چشم حضرت اباالفضل و علی‌اکبر می‌زد. همین‌ها!

توجه می‌کنید؟ هیچ فرق نمی‌کند. این که عاشورا همیشه عاشوراست، کربلا همیشه کربلاست، همین است معنایش. یعنی شما در هر آنی یا این‌طرف هستی، یا آن‌طرف هستی، حدّ وسط ندارد، حدّ وسط ندارد.

مرحوم آقا می‌فرمودند در همان زمان سابق، یک طبیبی از خارج آمده بود، یک طبیب بلژیکی بود به اسم «روش»[1] که در خواجه ربیع دفن است و یک روز هم من خودم در همان زمان مرحوم آقا رفتم و آن نوشته روی سنگ قبرش را برای ایشان نوشتم و آوردم. طبیب نصرانی بود که به مشهد آمده بود و بعد به معجزه حضرت مسلمان و شیعه شده بود. جراح خیلی حاذقی بود. در آن زمان طبّ ایران خیلی رشد نکرده بود، مثل الآن نبود، الآن بهترین اطبّاء دنیا

---

[1] دکتر روش بولون پزشک و جراح بلژیکی در سال ۱۳٤۱ شمسی رییس بخش جراحی مریض‌خانه شاه‌رضا (بیمارستان فعلی امام رضا علیه السلام) بود. این پزشک بلژیکی که مسلمان شده بود، سال‌ها در این بیمارستان به فعالیت پرداخت.

اطبّاء ایران هستند. ولی خب آن زمان ابتدای کار بود.

او در بیمارستان امام رضا مشهد [مریض‌خانه شاه‌رضا سابق] عمل می‌کرد، طبابت می‌کرد، جراحی می‌کرد، و خب جراحی‌های موفقی هم می‌کرد، طبیب حاذقی بود و مورد عنایت حضرت هم بود.

بعضی از اطبّاء آن بیمارستان برای این‌که او را خراب کنند و جلوی افراد دیگر آبرویش را ببرند، (چون خلاصه او آمده بود و نان اینها را آجر کرده بود، از این حرفهایی که همیشه هست!) می‌آمدند روی زخمی که این جراحی کرده بود آب می‌پاشیدند که عفونت کند! و بگویند دیدید این کارش خراب شد و بلد نبود کارش را درست انجام بدهد؟!

خب بین تو و بین حرمله چه فرقی است؟ چه فرقی است واقعا؟ واقعا چه فرق است؟ خب او هم همین کار را کرد دیگر. مگر آن‌ها چکار می‌کردند؟ آن‌ها وقتی حضرت علی اکبر را دیدند چه کار کردند؟ هرکس تیر داشت زد، هرکس شمشیر داشت زد، هرکس با سنگ داشت زد. با حضرت ابالفضل چکار کردند؟ چه کسانی؟ همین‌هایی که نماز

می‌خواندند دیگر، دیشب‌ش شب عاشورا نماز می‌خواندند. ولی فردا همین شخص می‌آید می‌رود پشت درخت و خودش را پنهان می‌کند و نامردانه و ناجوانمردانه، وقتی این سوار رد می‌شود می‌زند دست او را قطع می‌کند. همین شخصی که دیشب نماز می‌خواند.

این چه حال و هوایی است؟ هان؟ جدّاً این چه حال و هوایی است؟ بین آن کسی که روی این زخم به خاطر خراب کردن دیگری می‌آید آب می‌پاشد تا عفونت کند و آن کسی که می‌رود دست حضرت ابالفضل را قطع می‌کند هیچ فرق نیست! چه فرقی هست؟ فقط یک زمان در اینجا فاصله افتاده. این سال هزار و چهارصد است و آن سال شصت هجری بوده، یک زمان فقط فاصله است.

این شخص هم اگر در روز عاشورا بود، می‌رفت پشت درخت مخفی می‌شد و آن یکی دست را قطع می‌کرد. چرا؟ چون کار هر دو یکی است. کار، کاری است که دارد روی نفس انجام می‌شود. نفس در این‌جا دخالت دارد، شیطان در اینجا دخالت دارد،

هواهای نفسانی در اینجا دخالت دارد. خیلی باید حواس‌مان را جمع کنیم ها! در تمام طول تاریخ قانون و قاعده را به ما داده‌اند، نمی‌توانیم بگوییم قانون نداریم، قاعده نداریم، معیار نداریم. آن‌قدر معیار ریخته‌اند جلوی ما که نیاز نیست بگردیم پیدا کنیم. هرجا را نگاه می‌کنیم می‌بینیم معیار است. وَ كأَيِنْ مِنْ آيةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يمُرُّونَ عَلَيها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ[1] تمام در و دیوار، تمام تاریخ، صفحات تاریخ، کلمات بزرگان، سخنان بزرگان، این‌ها همه مملوّ از معیارها و ملاک‌ها است.

طبیب، باید بداند که جزو کدام‌یک از اطبّاء است، اطبّاء در لشکر عمرسعد است، یا طبیب در لشکر سیدالشهداء است؟ مهندس باید بداند در کارهایی که انجام می‌دهد، مهندس عمرسعد است آن‌ها هم مهندس داشتند ها! معمار داشتند، مهندس داشتند، آرشیتکت، بنا، همه چیز داشتند! یا معمار و مهندس خیمه سیدالشهداء است؟ تاجر باید بداند، عالم باید بداند ... وای وای از این آخری‌اش! عالِم ...

---

[1] سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۵

تک‌تک حرف‌هایی که ما می‌زنیم فردا حساب دارد، فردا حساب دارد.

بنده الان دارم قضیه‌ای راجع به جریان نوروز می‌نویسم، دیروز بود داشتم می‌نوشتم که من قبلا یک رساله‌ای نوشته‌ام [رساله اربعین]. گفتم وظیفه یک عالم چیست؟ وظیفه عالم این است که بیاید به حرف مردم نگاه کند و دل به نظر و خواست مردم بدهد؟ یا این‌که نه، باید بیاید آنچه را که هست به مردم بگوید، هرکس می‌خواهد قبول کند هرکس می‌خواهد نکند. هزار سال مردم قبول نکنند، به تو چه مربوط است؟! به من چه مربوط است؟! مگر شما حرفی را می‌زنی که مردم قبول کنند؟! پیغمبرش نتوانست حق را به مردم بقبولاند، خدا می‌گوید تو نمی‌توانی! تو فقط یک بلاغ می‌توانی برسانی. إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لكنَّ اللهَ يهْدِي مَنْ يشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ[1] وظیفه‌ات را برو انجام بده! لَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يكونُوا مُؤْمِنِينَ[2] دائم خودت را سرزنش

---

[1] سوره قصص (۲۸) آیه ۳

[2] ۲- سوره شعرا (۲٦) آیه ۳

می‌کنی، دائم خودت را می‌خوری، که چه؟ أن لا یکونوا مؤمنین، ایمان نمی‌آورند. به جهنم که ایمان نمی‌آورند! به جهنم که ابوسفیان ایمان نمی‌آورد، به جهنم که خالدبن فلان ایمان نمی‌آورد، به جهنم که مغیره و ... ایمان نمی‌آورند! نمی‌آورند، نیاورند! تو بلاغت را برسان، آن کسی که باید بگیرد، می‌گیرد.

صحبت‌هایی که می‌شود برای آن‌هایی نیست که از همان اول نشنیده رد می‌کنند، ما اصلا برای آن‌ها که حرف نمی‌زنیم! آن‌ها اصلا بی‌خود گوش‌شان را [خسته نکنند] بروند چیز دیگری گوش بدهند! بابا این‌همه ترانه هست! مگر بیکارند بیایند به این حرف‌ها و این چیزها گوش کنند؟ حالا یک حال و هوایی هم در ضمن داشته باشند! مگر مجبورند؟

یا آن کسی که هنوز نفهمیده شروع می‌کند به نقد کردن مگر مجبور است بیاید؟ بلند شو بابا این همه ... خدا خیرت بدهد! بلند شو برو! برای چه وقتت را تلف می‌کنی؟

این حرف‌ها برای آن کسانی است که گوش‌شان را باز کرده‌اند، پنبه را از گوش‌شان درآورده‌اند. برای آنها این حرفها زده می‌شود. من که الآن جای دیگری

بودم برای چه بلند شدم از فرسخ‌ها آن‌طرف‌تر آمدم اینجا که امشب به اینجا برسم؟ برای چه؟ برای این‌که اگر دو کلمه گفته می‌شود به گوش آن افرادی که باید برسد، برسد. و الّا خب سر جایم نشسته بودم، از این‌جا هم خیلی بهتر ... بله!

لذا نباید برای شخصی موجب نگرانی و ناراحتی بشود که: آی این گوش می‌دهد، آی آن گوش نمی‌دهد و این حرف‌ها ... عالم باید آنچه را که تشخیص می‌دهد برساند، هرکس گرفت، گرفت و هر کس نگرفت، نگرفت.

بعد من آنجا در حاشیه نوشتم که من یک رساله‌ای قبلا نوشتم راجع به اربعین، و در این رساله نوشتیم اربعین مخصوص سیدالشهداست و ما در تاریخ سراغ نداریم که حتی برای پیغمبر هم اربعین گرفته باشند. خب این کتب هست دیگر! اگر غیر از این کتب چیزی هست ما اطلاع نداریم. اما وقتی که این کتب در دست ماست و تاریخی که در دست ماست و قرائت و مطالعاتی که این است، خب نیست! برای بالاتر از امام حسین برای امیرالمؤمنین

اربعین نگرفتند! به خدا نگرفتند! به پیغمبر نگرفتند! به که بگوییم نگرفتند؟! آن که از امام حسین بالاتر بود! برای حضرت زهرا کجا در تاریخ داریم اربعین گرفتند؟ برای پیغمبر که دیگر سید کائنات و بله دیگر چه بگوییم دیگر؟ او که اول تجلی عالم است دیگر! او که تجلی اعظم است برایش اربعین نگرفتند.

حالا از آقا در مورد اربعین سؤال می‌کنند می‌گوید:

نه خیر! برای همه ائمه اربعین بوده است ولیکن همه آن‌ها نسخ شده فقط امام حسین مانده!

آقا از کجا می‌آیی یک چنین حرفی می‌زنی؟ افرادی که الآن دارند (میلیون‌ها نفر) صحبت تو را دارند می‌بینند به این حرف تو ترتیب اثر می‌دهند، چرا دروغ می‌گویی؟ چرا دروغ می‌گویی به مردم؟ بر اساس حرف تو، اگر بیایند ترتیب اثر بدهند جواب خدا را چه خواهی داد؟

همین‌طوری هر حرفی از دهن‌مان درمی‌آید! آقا خب بیا سند نشان بده، اگر وحی شده بدانیم! بالاخره اگر یک وحی‌ای است ما خبر نداریم! ظاهرا که می‌گویند وحی قطع شده با رفتن پیغمبر! نمی‌دانیم!

دوباره شنیده‌ایم پیدا شده! یک وحی‌هایی پیدا می‌شود، چون یک چیزهایی می‌شنویم که نه دیده‌ایم و نه جایی برخورد کرده‌ایم و نه در مطالب بزرگان این چیزهای جدید بوده! خب قضیه چیست؟ اگر وحی است بدانیم، اگر نیست چرا بدون تحقیق می‌آیید می‌گویید بله اربعین برای سایر ائمه هم بوده؟ کجا بوده؟! یک چیز برای ائمه بوده و آن هم سال بوده. امثال امام باقر علیه السلام، امام حسین علیه السلام، سایر ائمه، این‌ها سالگرد داشتند، امام باقر می‌فرمایند برای من تا چند سال در منی عزاداری کنید، سالگرد باید هم باشد، برای امام است، امام باید خودش را به همه نشان بدهد، نمی‌تواند نشان ندهد، باید بگوید برای من سال بگیرید، برای من مجلس بگیرید، برای امام نگیریم پس برای که بگیریم؟ برای که بگیریم؟ ما کجا داریم که برای سایر ائمه اربعین بگیریم؟ خود امام باقر گفته که بیایید برای من اربعین بگیرید؟ امام صادق گفته برای من اربعین بگیرید؟ امام رضا گفته؟ هان؟

این‌ها هم همان است! یعنی همان جریانی که

شما می‌بینید. تیراندازش به یک نحو، شمشیرزنش به یک نحو، سنگ‌اندازش به یک نحو، شریح قاضی‌اش به یک نحو، امام جماعتش هم به یک نحو. این همان است. چرا؟ چون بر خلاف دارد دروغ می‌گوید، دارد دروغ می‌گوید.

عالِم وظیفه‌اش این نیست که بیاید طبق میل هر کسی [مطلبی بگوید یا حکمی بدهد]. آخر بعضی‌ها می‌گویند: خب بگو ببینم چه می‌خواهی بیا برایت درستش کنیم! نظرت چیست؟ خب چه می‌خواهی؟ خلاصه حکمی، چیزی، بیا بگو برایت درست می‌کنیم!

در زمان مرحوم آقا، یکی از ایراداتی که به ایشان می‌گرفتند این بود که ایشان با مردم کنار نمی‌آید!

مسائل ربا و بانک و این حرفها بود دیگر، در همان زمان شاه، حالا نمی‌دانیم الآن هست یا نه، ولی خب آن موقع‌ها که بود.

و ایشان می‌آمدند حکم را می‌گفتند، مسئله را می‌گفتند، ائمه جماعات دیگر پشت سر آقا این ایراد را می‌گرفتند که ایشان نمی‌آید مسائل مردم را حل کند!، هی می‌آید مشکلات را اضافه می‌کند!

عجب! گفتنِ ربا حرام است، این ایجاد مشکلات است؟ خب اگر این‌طور است چرا ما فقط به ربا اکتفا کنیم؟ همه چیز را راحت و خلاص می‌کنیم! ربا حلال است، شرب خمر حلال است، شطرنج حلال است، قمار حلال است، بی‌حجابی حلال است، بعدش هم حلال است! قبلش هم حلال است! درست شد؟ همه‌اش حلال در حلال، در حلال ... خب چرا فقط به یکی اکتفا کنیم؟ خب کمی وسیع‌تر! آن‌وقت آن‌قدر خوب می‌شویم، آنقدر مورد توجه مردم قرار می‌گیریم!

ولی چند صباح به این کیفیت می‌شود بمانیم؟ چند صباح؟ از عزرائیل هم می‌توانیم فرار کنیم؟ هان؟ از ملائکه خدا هم می‌توانیم فرار کنیم؟ اگر می‌توانستیم فرار کنیم عیب نداشت، مسئله‌ای نبود.

بله می‌گفتند عالم آن کسی است که بیاید مشکلات مردم را حل کند، نه اینکه بیاید مشکلات اضافه کند. این آقای آسیدمحمدحسین فقط بلد است هی به مشکلات اضافه کند! همین اقوام ما می‌گفتند ها! از همین اقوام ما حتی!

بیایید پیش ما ما مشکلات شما را حل می‌کنیم!

یعنی این آقای آسیدمحمدحسین سواد شما را ندارد؟! توجه می‌کنید؟ الآن باید ببینیم چه خبر است. هم آقای آسیدمحمدحسین رفت، و هم آن کسانی که ایراد می‌گرفتند. الآن چه خبر است؟ الآن آن دنیا چه کسی جلو است و چه کسی عقب است؟ الآن چه کسی دارد حساب پس می‌دهد و چه کسی راحت است؟ الآن چه کسی به آن مقامات و درجات رسیده و چه کسی بله ... برایش وسائل گرم کننده آماده کرده‌اند؟! وسائل گرم کننده یکی پس از دیگری! به صف! که وقتی این نفتش تمام می‌شود باز هم بیایند با یک وسیله دیگر و با یک حرارت بهتر، و ...

الآن باید ببینیم اوضاع چیست. آن موقع که تمام شد. حالا این شصت سال، آن هفتاد سال، آن هشتاد سال، بالاخره ده سال، بیست سال این طرف، آن طرف تمام شد. الآن او شاد است، الآن او فرح‌ناک است، الآن او مبتهج است، الآن او منبسط است، الآن او در انوار حق غرق است و آن یکی هم مورد پذیرایی ویژه و خاص! قرار گرفته است. آیا این چند

روز دنیا ارزش داشت؟ ارزش این را داشت که بلند شوی عاقبتت را در لشکر عمر سعد [رقم بزنی] و تیر بزنی و شمشیر بزنی و ... آیا این دنیا ارزش داشت؟

الآن هم همین است. اختیار هم با خود ماست، انتخاب هم با خود ماست: یا این طرف، یا آن طرف، این دنیاست، دنیا همین است.

حالا امام سجاد علیه السلام عرضه می‌دارد به پروردگار خدایا دنیا را دیدیم چه خبر است. دیدیم، ابن زیادها را دیدیم حضرت سجاد دارد می‌گوید ها! البته زبان‌حال است، زبان حال حضرت سجاد را داریم می‌گوییم ابن زیادها را دیدیم، یزیدها را دیدیم، معاویه‌ها را دیدیم، سنان و این‌ها را دیدیم، آن طرف را دیدیم، این طرف را هم دیدیم: پدرمان را هم دیدیم، جدّمان را هم دیدیم، اولیاء را دیدیم، اصحاب پدرمان را دیدیم که چطور برای جان‌فشانی و رفتن به همان جایی که امام سجّاد عرضه می‌دارد: عظم یا سیدی أملی، آن‌ها هم همان جا را در نظر داشتند و همان جا را نشانه گرفته بودند. حضرت

سجاد عرضه می‌دارد خدایا همه این‌ها را دیدیم و پوچی این‌ها را فهمیدیم، اعتباریت این دنیا را دیدیم، امروز یکی را بالا می‌برند، فردا همان را با سر می‌زنند زمین، امروز تعریف می‌کنند، فردا می‌آیند هزار انتقاد به او می‌بندند. امروز این، فردا این ... دیدیم، امروز هم داریم می‌بینیم، فردا هم می‌بینیم.

امروز یک حرف، فردا یک حرف دیگر، امروز برای این یک توجیه، فردا برای ... خدایا وقت نداریم، فرصت نداریم، می‌خواهیم از این حال و هوا دربیاییم، از این اوضاع دربیاییم. چه به جای این اوضاع جایگزین کنیم؟ چه جایگزین کنیم؟ می‌خواهیم ببینیم حضرت سجاد در اینجا به ما چه یاد می‌دهد؟ می‌گوید حالا که قرار است جایگزین کنی ... این آدم عاقل که این دنیا را می‌بیند این‌ها همه دیوانه‌اند اصلا! آدم عاقل که می‌خواهد جایگزین کند با این وضع و این‌ها که می‌داند آن طرف هم هست آن طرف خط هم هست آن طرف باید برود، چه چیزی را جایگزین کند؟ چه نعمتی را به جایش بیاورد؟ چه عوضی را به جایش بیاورد؟ چکار کند؟

هرچه را که انسان به جای این دنیا و در قبال عملش و در قبال کارها و تصرفاتش از خدا بخواهد با آن چه را که خداوند در اختیار ما قرار داده و در توان ما قرار داده، برابری نمی‌کند.

می‌گوییم در آن دنیا می‌رویم خلاصه جمال‌هایی در آنجا هست، نعماتی هست، فواکهی هست، نمی‌دانم بیا و برویی هست ... خب بسیار خب! این‌ها همه هست، قبول داریم، همه این‌ها در جای خودش محفوظ و همه این‌ها به جای خودش مستقر و صحیح، ولی دیگر چیزی نیست؟ پس آن لدینا مزیدی[1] که خدا در قرآن می‌فرماید: غیر از این نعمت‌های بهشتی یک چیز زیادی دیگری هم ما داریم! ما در صندوق‌مان همه چیز پیدا می‌شود! یک مزیدی هم هست! آن مزید چیست؟

فکر بهشت و حوری و غلمان کجا کند ***

دلداده عاشقی که نگارش مقابل است

آن لدینا مزید، یک چیز اضافه دیگری هست که

---

[1] اشاره به آیه شریفه ۳۵ از سوره ق (۵۰) (لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فِيها وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ)

آن را به کسی نمی‌دهیم، آن اهل خودش را می‌خواهد، طالب خودش را می‌خواهد. آن را نگه داشته‌ایم برای آن افرادی که نه تنها آمده‌اند و از آنچه را که اهل دنیا به آن ابتلاء دارند دوری گزیده‌اند که هیچ! گفتم که آدم عاقل هم نمی‌آید آن کارها را بکند چه برسد به اینکه بخواهیم به حساب حضرت امام سجاد بگذاریم. آدم عاقل بلند می‌شود بیاید در این دنیا کارهایی بکند که مردم دارند می‌کنند؟ واقعا آدم عاقل می‌آید این کارها را بکند؟! آن که هیچ! ما این‌ها را برای کسانی گذاشته‌ایم که از نعمت‌های دیگر این طرف و نعم اخروی ما هم گذشته‌اند! برای آن‌ها نگه داشته‌ایم.

این مسئله لدینا مزید، اضافه بر این نعمت‌ها چیزهای دیگر است، آن چیست؟ هر نعمتی را که شما تصور کنید از آثار ذات پروردگار، از نعمات، از اسماء کلیه، نزولش به مراتب جزئیه و ظهورش در آن چه که موجب رقاء نفس، التذاذ نفس و روح، و انبساط و ابتهاج انسان است، همه این‌ها در مرتبه آثار ذات است. همه این‌ها در مرتبه بروزات و ظهورات ذات پروردگار است، یا به صورت حور و غلمان و

یا به صورت انهار تجری من تحت الأشجار یا من لبن مصفی یا لذة للشاربین و یا نعمت‌های دیگرش که هرکدام در مرتبه خودش از آنچه را که موجب نور و موجب بهجت و موجب ابتهاج نفس هستند، همه این‌ها بدون تفاوت از آثار ذات پروردگار هستند، امّا لدینا مزید، در آن طرف، یک مسئله‌ای وجود دارد در این طرف هم همین‌طور، اختصاص به آن طرف ندارد، اولیاء و عرفاء الهی در همین دنیا به آن‌چه را که در آن دنیا خداوند وعده انجام آنها را به این‌ها داده می‌رسند و آن عبارت است از خودِ ذات پروردگار! این مسئله، رسیدن به حقیقت هستی مطلق، رسیدن به ذات لایتناهی و اطلاقی پروردگار، رسیدن به جایی که دیگر هر نعمتی را شما بخواهید تصور کنید، در قبال آن نمی‌تواند عرض اندام کند.

ببینید خواجه حافظ چه می‌فرماید:

من که ملولی گشتمی از نفس فرشتگان *** [قیل و مقال عالمی می‌کشم از برای تو]

چه را دارد می‌گوید؟ می‌گوید من به جایی رسیده‌ام که دیگر با ملائکه هم نمی‌توانم هم‌راز و

هم‌دم بشوم! چون از مقام خودم پایین می‌آیم، از مرتبه خودم پایین می‌آیم. من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان، یعنی وقتی فرشته‌های الهی بخواهند بیایند در کنار من قرار بگیرند و با من هم‌صحبت بشوند، نه جمال‌های عادی و جمال‌های ظاهری و حورالعین و این‌ها! آن فرشته‌های مقرّب، آن جایی که لو دنوت انملة لاحترقت، اگر بخواهم یک ذره بالاتر بروم، نمی‌توانم و قدرت از من سلب می‌شود و فروغ تجلی بسوزد پرم، در آنجا می‌گوید من که ملول گشتمی! اصلا نمی‌توانم فکرم را و ذهنم را و نیتم را به مادون ذات بخواهم تنازل بدهم! اگر تنازل بدهم ضرر کرده‌ام، ضرر کرده‌ام. خسران پیدا کرده‌ام، از دست داده‌ام.

بله یک وقتی آدم نمی‌تواند، می‌گوییم نمی‌توانیم. الآن من گنجایش یک لیوان آب دارم. حالا بیایند جلوی من یک بشکه یک تنی بگذارند بگویند باید همه‌اش را بخوری! نمی‌توانم که بخورم چون استعداد من فقط برای یک میزان محدود از آب است. من فقط می‌توانم روی زمین حرکت کنم، بال ندارم که مثل کبوتر پر بزنم.

یک وقتی انسان توان ندارد، استعداد ندارد، این یک مطلب دیگری است. همان طوری که سایر خلایق از نقطه نظر سعه وجودی در این مسئله" ناتوانی" قرار دارند. ولی وقتی که خداوند به انسان این توان را داده، این استعداد را به او داده است که می‌تواند به آنجا برسد، چطور می‌تواند خود را قانع کند به همین نعمت‌های اخروی نعمت‌های نورانی! نعمت‌های نورانی و نفحات نورانی اخروی و بخواهد با آن‌ها سر کند و دیگر به آن مطالب عالیه و مطالب راقیه دست پیدا نکند؟

اینجاست که امام سجاد علیه السلام به خدا عرضه می‌دارد که خدایا ما بهشت را از تو نخواستیم! خدایا ما حور و غلمان از تو نخواستیم! خدایا ما جنّات تجری من تحتها الأنهار نخواستیم! حالا اینها هست نه این‌که نیست ولی طلب بالاتر از این است.

شما وقتی برای دیدن یک رفیق‌تان می‌روید، برای آن موز و پرتقالی که برای‌تان می‌آورند که نمی‌روید، گرچه در دیدن او و در ملاقات با او، و در صحبت او یک پذیرایی هم می‌شوید، آن پذیرایی

جای خودش را دارد. سنگ که دیگر جلوی آدم نمی‌گذارند! پرتقال و سیب و شربت و این‌ها می‌گذارند دیگر آن به جای خودش محفوظ است.

اما آن التذاذی که می‌برید آیا از سیب و پرتقال است یا از مصاحبت با رفیق‌تان است؟ دیدن او وقتی که مدت‌ها او را ندیده‌اید، حالا آمده‌اید، آن ابتهاج، آن مسرت، آن حالت نفسانی که احساس می‌کنید که یک محبی به محبوب می‌رسد، یک عاشقی به معشوق می‌رسد، هان؟ آن لذتی که در هنگام وصال است، در هنگام صحبت است، آیا با آن چیزی که خورده می‌شود و سیبی که پوست کنده می‌شود و خورده می‌شود برابری می‌کند؟ یا حالا آن هم در ضمن گرسنگی نباشد و تفننی ...

امام سجاد به خدا عرضه می‌دارد غیر از ذات تو که عظیم است و عظمتی بالاتر از آن عظمت قابل تصور نیست، هرچه که غیر از آن ذات من بخواهم، صغیر است. در قبال آن توانِ من، در قبال آن استعداد من، در قبال آن نهاد من، در قبال آن ظرفیت من که تو قرار دادی، صغیر است. حوری و غلمان باشد، صغیر است. جنات تجری من تحتها الأنهار باشد،

صغیر است. اینها همه صغیر است. بهشتی باشد که آن آخرش پیدا نباشد، باز صغیر است. این‌ها همه مراتب خاص است.

تا می‌رسد مسئله به مسئله ذات که در مسئله ذات آنجا یک مرتبه‌ای است که انسان دیگر می‌بیند اینجا دیگر تمام شد! اینجا دیگر تمام شد.

مرحوم آقا بنده که از خود ایشان شنیده‌ام، حالا شاید در ابتدای روح مجرد هم این جمله را آورده‌اند، من که بارها این مسئله را از ایشان شنیدم خب اساتید متعددی داشتند، مثل مرحوم علّامه طباطبائی که خب استاد اول ایشان بود حتی نجف هم که رفتند به دستورات مرحوم علامه طباطبایی عمل می‌کردند و در آنجا هم افراد دیگری بودند، بزرگانی بودند، مرحوم آسیدجمال‌الدین گلپایگانی بودند البته آن جنبه استادی نبوده، ولی خب مصاحبت با ایشان بوده از شاگردان مرحوم قاضی هم بودند، با مرحوم هاتف بودند و خلاصه بزرگانی بودند، حالا اسم همه‌شان را هم لازم نیست ببریم.

و در آخر هم با مرحوم آقای انصاری. خب آقای

انصاری هم کم نبود، شخصیتی بود، راه‌رفته بود، و از خیلی از مسائل ایشان مطلع بود، حالا در اواخر عمر هم ایشان مطالب عالیه را طی کردند. ولی صحبت این است، ایشان می‌فرمودند: وقتی که من به مرحوم استادم حدّاد رسیدم، دیگر گمشده خود را پیدا کردم! این حرف یعنی چه؟ یعنی با وجود این‌که تمام این مراتب را ایشان طی کرده بود و مراحل را طی کرده بود و چهارده سال بیشتر در خدمت افراد مختلف و اساتید مختلف ایشان حرکت می‌کرد و سیر می‌کرد و دستور می‌گرفت و عمل می‌کرد. هر شب پنج‌شنبه ایشان پیاده از نجف به مسجد سهله می‌آمد و تا صبح بیتوته می‌کرد و سپس مراجعت می‌کرد، این‌ها همه درست، ولی وقتی که به حدّاد رسیدم، دیگر گمشده خود را پیدا کردم. یعنی چه؟ یعنی آنچه را که در این شخصیت من یافتم، در افراد دیگر نبود! و آن مرتبه‌ای را که این شخصیت به من ارائه داد، این مرتبه در ارائه سایر شخصیت‌ها نبود. این را به من می‌فرمودند. لذا استاد حقیقی و اصلی ایشان همین شخصیت بود: مرحوم حدّاد رضوان اللَه علیه.

آن‌وقت الآن درمی‌آیند می‌گویند آقای حدّاد استاد ایشان نبوده!!. این چرند و پرندها چیست که می‌گویند؟ این خزعبلات چیست؟ اگر استاد ایشان نبودند پس چرا فقط ایشان از او دستور می‌گرفتند؟ چرا به عکس نمی‌شد؟ آقای حدّاد هم بیایند از مرحوم آقا دستور بگیرند!!.

می‌گویند این تواضع است! تواضع آقاست!

می‌گویم اگر تواضع خوب است چرا این طرف تواضع نمی‌کرد؟ فقط تواضع یک‌طرفه؟ اگر قرار بر تواضع است، خب آن طرف یک روز تواضع کند بگوید آقا شما بیایید به بنده دستور بدهید، یک ذکری بدهید، یک دستوری بدهید، یک کاری ...

این چرند و پرندها چیست در کتاب‌ها می‌نویسند و این‌طرف و آن‌طرف می‌گویند؟! چی را می‌خواهند ثابت کنند؟ کی را می‌خواهند بالا ببرند؟ کی را می‌خواهند پایین بیاورند؟

لذا حضرت سجّاد هم همین مطلب را عرضه می‌دارد، می‌گوید خدایا من آن ذات تو را که نشانه گرفتم، دیگر تمام شد! دیگر چیزی نمی‌خواهم.

بهشت باشد، نباشد، حورالعین باشد، نباشد ... چون من می‌خواهم به آن عظمت برسم.

عظم یا سیدی أملی، آرزوی من عظیم است و آن رسیدن به ذات توست و آن ذات تو یک حقیقتی است که هرچیزی که غیر از آن تصور شود مادون آن خواهد بود. مادون آن خواهد بود و من نمی‌خواهم به مادون اکتفا کنم.

لذا در صحبت‌های مرحوم آقا هم می‌دیدیم وقتی که به افراد نصیحت می‌کردند ... این عرفا واقع عجیب هستند ها! وقتی صحبت می‌کنند، وقتی حرف می‌زنند، شوخی نمی‌کنند با افراد، افراد را دست نمی‌اندازند، همان جایی که خودشان هستند را برای بقیه می‌خواهند.

انسان از صحبت‌های افراد به میزان و مرتبه آنها می‌تواند پی ببرد. مثلا یکی خیلی آدم خوبی هست ولی وقتی حرف می‌زند همه‌اش از این خوارق عادات و امور غیر عادی و این‌ها حرف می‌زند، معلوم است که او فقط در همین عالم مثال هست، در همین حد، و بالاتر نیست.

یکی وقتی حرف می‌زند همه‌اش صحبت از امام

زمان و ظهور و وقت ظهور، این هم همین است، مرتبه‌اش همین است؛ خداحافظ شما!

یکی وقتی حرف می‌زند یک مقداری قوی‌تر، بالاتر، از آن مکاشفات و مسائلِ ... این هم معلوم می‌شود یک خرده یک چیزی‌اش می‌شود، ولی نه بیشتر.

این بزرگان و اولیاء، البته بنده بعضی از آن‌ها را درک کرده‌ام، گرچه خب قابل این مطالب نبودیم ولی من هیچ‌گاه ندیدم که آن‌ها از همان مرتبه‌ای که هستند پایین‌تر بیایند و صحبت کنند. اگر هم حرف می‌زدند، چون نمی‌توانستند آنچه را که هستند بگویند، هی می‌خواستند آدم را به آنجا که خودشان هستند بکشانند. آدرس آنجا را دائم می‌دهند، نشانه آن طرف را دائم در صحبت‌هایشان، در حرکاتشان، در تصرفاتشان می‌دهند و به آن طرف سوق می‌دهند، نه به آن مراتب پایین و به مسائل پایین و به افق‌های پایین‌تر. و انسان می‌تواند از کیفیت و میزان درک حقیقت توحیدیه نسبت به هر شخصی پی ببرد به اینکه این تا چه حدّی به این مسئله رسیده است.

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: البته آقای حدّاد هم همین‌طور، آن‌طور که بنده بودم و می‌دیدم و می‌شنیدم و این‌ها با افراد که صحبت می‌کردند فقط خدا را در نظر بیاور، فقط قصدت خدا باشد، فقط رسیدن به او باشد. وقتی که می‌گفتند این کار را انجام بدهیم: خب از این کار چه توقعی داری؟

شخص می‌گفت مثلا آقا رضای الهی، مردم ...

می‌فرمودند: فقط ذات خدا!

این اسم «ذات» خیلی وردالسان مرحوم آقا بود. در صحبت‌هایشان می‌گفتند از ذات خدا تنازل نکنی ها!

خب معلوم است خودشان ... قضیه چه خبر است دیگر! معلوم است دیگر!

از ذات خدا تنازل نکنی ها! این کارها که می‌کنی غیر از ذات خدا چیزی در نظر نیاوری ها! خب لابد کاری بوده، اجری بوده، ثوابی بوده، در مقابلش چیزی بوده. می‌گویند ذات را از دست نده! آن را قاطی نکن! حتی فکرش هم نیاید [که بعدا بخواهی] رد کنی! از اول غیر از ذات در نظر نیاور. آن وقت چقدر در کارهای انسان تأثیر می‌گذارد؟ و چقدر

فرق است بین کسی که با یک همچنین حال و هوایی جلو برود، یا چیزهای دیگری که حالا مردم هم خوش‌شان بیاید، یا فرض بکنید که انشاءاللَه مورد توجه قرار گرفته کارمان ... نه! فقط ذات خدا! مردم خوش‌شان می‌آید، نیاید، مردم بدشان می‌آید، نیاید، مردم می‌گویند به‌به، نگویند، مردم غیر از آن بگویند! هرچه می‌خواهند بگویند. آن را نباید از دست داد.

این روش، روشی بود که بزرگان به متابعت از اولیاء دین و ائمه هداة مانند حضرت سجاد علیه السلام آن را در پیش می‌گرفتند و به ما هم آن را تعلیم می‌دادند.

انشاءاللَه امیدواریم که خداوند آن حقیقتی را که اولیاء به دنبال آن حقیقت بودند و آن مرتبه‌ای را که به دنبال آن مرتبه تمام شراشر وجود خودشان را قرار داده بودند، خودش قسمت ما بفرماید.

اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمّد